

آمریکا مانع عمده‌ی رشد دموکراسی در جهان است مصاحبه‌ی اختصاصی " رنسانس " با دکتر امیر حسن پور

شما در مصاحبه‌ها و نوشته‌هایتان بر خلاف افکار عمومی کردستان، با حمله آمریکا به عراق مخالفت بسیار کرده‌اید. اگر ممکن است دلایل این موضع‌گیری را ذکر نمایید.

دکتر امیر حسن پور : مخالفت من با حمله‌ی آمریکا به عراق به این دلیل بود که معتقد بودم هدف حکومت بوش برداشتن صدام و جایگزین کردن رژیم بعث با یک دیکتاتوری از نوع مصر و اردن است . من معتقد بودم و هستم ، بر خلاف نظر بعضی از روشنفکران کرد ، که دولت آمریکا ، چه تحت کنترل جمهوریخواهان باشد چه دموکراتها ، مانع عمده‌ی رشد دموکراسی در جهان است . پروژه‌ی خاورمیانه‌ی بوش ، پروژه‌ای عمیقاً ضد دموکراسی و ضد انقلابی است و هدف آن کنترل منطقه از نظر سیاسی و اقتصادی و نظامی ، تحمیل رژیم‌های دیکتاتور و مستبد وابسته به آمریکا ، و سرکوبی نهضت‌های آزادیخواهی و جنبش‌های اجتماعی است و همه‌ی اینها در خدمت پروژه‌ی استقرار آمریکا به عنوان تنها ابر قدرت دنیای سرمایه‌داری ، آن هم در دنیای ذچار آشوب و شورش و بحران مداوم است ، دنیایی که نه آرام می‌گیرد نه به سادگی رام خواهد شد.

آمریکا در پروژه‌ی " تغییر رژیمی " که در افغانستان و عراق پیاده کرد با شکست مواجه شده است . در صورتیکه در اجرای این برنامه موفق میشد و حکومت مورد نظر خود را تحت ریاست راهزنانی چون احمد چلبی مستقر بکند ، هر نوع مخالفت با آن را تروریستی اعلام میکرد . در مورد حکومت کردستان سیاست بوش از آغاز این بود که کردستان را در عراق ادغام کند . شاید یادتان باشد که در جریان تدارک برای حمله به عراق در نشست‌ی که فرستاده‌ی آمریکا (زالمای خلیل‌زاد) با ایزسیون عراقی (در کردستان عراق) برگزار کرد ، اعلام کرد که حکومت آینده‌ی عراق فدرالی نخواهد بود و این باعث اعتراض شدید کنعان مکیه شد.

با وجود این که آمریکا بر سر این مساله عقب نشینی کرد و اعلام کرد که بحث فدرالیسم مطرح خواهد بود ، من معتقد بودم اگر آمریکا موفق بشود دولت مورد نظر خود را در بغداد مستقر بکند ، " حکومت منطقه‌ای کردستان " را بر می‌چیند و به جای آن خودمختاری اداری بسیار محدودی را جایگزین می‌کند به طوری که نگرانی‌های ترکیه مرتفع بشود و کردستان عراق نتواند به مثابه‌ی پایگاه فعالیت پ‌ک‌ک و سایر احزاب و جنبش‌های کرد و غیر کرد عمل کند .

امروز بعد از کشتار در حدود 600 هزار عراقی ، آواره شدن تقریباً سه میلیون نفر ، کشته‌شدن 2648 سرباز آمریکایی (آمار 17 نوامبر 2006) ، که بیشتر از کشتار 11 سپتامبر است ، دولت عراقی در کار نیست . نظام دولتی که در قانون اساسی عراق طراحی شده یک نظام تئوکراتیک و مردسالارانه است و حکومتی که بر اساس آن ساخته شده فقط در " منطقه‌ی سبز " و آن هم با اتکا بر نیروهای آمریکایی میتواند برآز وجود کند.

اگر کردستان عراق امروز موفق شده است که موفقیت شبه مستقل خود را حفظ کند و تا حدی تثبیت کند نه به خاطر دموکراسیخواهی دار و دسته‌ی بوش بلکه بخاطر شکست پروژه‌ی دولت سازی آن در عراق است. حتی اگر ثبات سیاسی و نظامی در عراق بوجود بیاید (به اصطلاح مساله امنیتی حل بشود) و همین دولتی که در حباب " منطقه‌ی سبز " مستقر است بتواند کنترلش را بر سراسر عراق گسترش دهد ، و دارای ارتش کارا بشود ، حکومت کردستان را به شدت تحت فشار خواهد گذاشت ، ارتش عراق را به بهانه‌ی حفظ امنیت مرزهای کشور عازم کردستان خواهد کرد ، پایگاه‌های نیروهای کرد مستقر در کردستان عراق را بر خواهد چید ، مساله‌ی کرکوک و سایر مسائل مربوط به موفقیت فدرالی کردستان را با توسل به خشونت و توطئه‌چینی " حل " خواهدکرد و آمریکا هم ، اگر این حکومت را کنترل بکند ، از چنین اقداماتی پشتیبانی خواهدکرد.

آیا به نظر شما دلایل این همه ویرانی و کشتار در عراق با دخالت‌های دولت‌های منطقه و همسایگان عراق، با هدف پیشگیری از دخالت‌های آتی آمریکا در ارتباط نیست؟

دکتر امیر حسن پور : واضح است که تمام کشورهای همسایه و منطقه نگران حمله‌ی آمریکا و عواقب آن بوده‌اند و هر کدام تلاش کرده‌اند که به طور مستقیم و غیر مستقیم در جهت دادن به سیر وقایع دخالت کنند . برای مثال ایران از هر طرف تحت محاصره‌ی ارتش آمریکاست که در کشورهای همسایه و خلیج فارس و غرب آسیا و آسیای میانه و قفقاز مستقر است و دارودسته‌ی بوش ایران را جزو " محور شرارت " اعلام کرده‌است و " تغییر رژیم " در ایران را جزو اهداف سیاست خارجی آمریکا اعلام کرده است . با توجه به روابط عمیق و وسیع بین شیعیان عراق و ایران چگومه میتوان انتظار

داشت که ایران در تحولات عراق دخالت نکند؟ سوریه هم مانند ایران ، آماج حمله‌ی آمریکا و اسرائیل بوده و هم اکنون قریب نیم میلیون آواره‌ی عراقی به این کشور پناه برده‌اند. ترکیه هم با وجود اینکه در جبهه‌ی آمریکا و اسرائیل قرار دارد ، نگران است که استقلال کردهای عراق یا حتی نظام فدرالی در عراق " تمامیت ارضی " ترکیه " تجزیه ناپذیری ملت ترک " را به مخاطره بیندازد. از این رو تعجب آور نیست وقتیکه آمریکا و انگلیس و مغولستان و استرالیا و ژاپن و هلند و دهها کشور دیگر نیرو به عراق میفرستند ، کشورهای همسایه هم در بلبشوی عراق دخالت نکنند.

آیا به نظر شما حمله‌ی آمریکا به عراق تنها به عراق محدود می‌ماند یا اینکه این حمله شروعی است برای تداوم برنامه‌های آمریکا در خاورمیانه؟

دکتر امیر حسن پور : بوش اعلام کرده بود ، آنهم با فاطمیت تمام و با عزم جزم ، که " محور شرارت " را بر میچیند و رژیمهای عراق و ایران را تغییر می دهد و همین برنامه را در مورد سوریه تعقیب میکرد . حالا بوش به ایران و سوریه متوسل میشود که کشتی به گل نسسته‌اش را " آبرومندانه " نجات بدهد.

انعکاس خبرها و تحلیل‌ها در مراکز اطلاع‌رسانی کردستان عراق بیانگر این امر است که حمله‌ی آمریکا به عراق شرایط بهتری برای خلق کرد در این بخش از کردستان فراهم آورده است و این حمله را به عنوان رهایی خلق‌های عراق قلمداد می‌کنند؛ نظر شما در این باره چیست؟

دکتر امیر حسن پور : سه سال و نیم بعد از سقوط صدام اگر کسی هنوز معتقد باشد که عراقیها - کرد و غیرکرد - قدمی به سوی رهایی برداشته‌اند برای من جای تعجب و نگرانی است. نتیجه‌ی حمله‌ی آمریکا و اشغال عراق برای مردم عرب و مسیحیان این کشور و سایر اقلیتها روشن است. پاکسازی قومی و مذهبی و دینی ، به شیوه‌ای که در تاریخ معاصر سابقه نداشته است ، در جریان است. نه تنها مسیحیان در خطر نابودی هستند، مسلمانها هم از نظر سیاسی تجزیه شده‌اند و حکومتهای تئوکراتیک محلی سربرآورده و کشتار متقابل شیعه و سنی هر روز و هر ساعت در جریان است. حتی شهرها و خیابان ها و کوچه‌ها نیز بر اساس تعلقات قومی و دینی تجزیه شده‌اند. در حدود سه میلیون آواره و بیش از نیم میلیون کشته و تعداد بینشماری زخمی و ناقص‌العضو بخشی از این کارنامه ی جنگی آمریکاست. قتل و کشتار و آدم‌ربایی هم توسط نیروهای دولتی و هم گروههای غیر دولتی صورت میگیرد. شکنجه‌ی زندانیان به مراتب وحشیانه‌تر از زمان صدام است. زنان عراق در شرایط وحشیگری لجام گسیخته‌ی نظام مردسالاری به سر میبرند. کشتار روشنفکران و متخصصینو استادان دانشگاه جزو برنامه‌ی گروههای تروریستی است

در متن این وقایع ، بحث پیشرفتهای کردستان و شکوفایی سیاسی و اقتصادی آن در رسانه‌های کردستان و غرب مطرح میشود. برای مثال گفته میشود که در کردستان اقدامات عمرانی از قبیل ساختن جاده و خانه و فرودگاه و فروشگاههای بزرگ و سالنهای سخنرانی و دانشگاه و مدرسه در جریان است. هیئت‌های سیاسی و دیپلماتیک و اقتصادی از کشورهای گوناگون از چین و ژاپن گرفته تا نروژ و انگلستان و فرانسه از کردستان دیدن می کنند و حکومت کردستان با آنها قرارداد امضا میکند. امنیت نسبی برقرار است و دو حزب حاکم تا حدی بر سر توحید حکومت توافق کرده‌اند . بعضی از ناظران معتقدند که اینها و بسیاری تحولات مشابه چیزی جز پایه‌ریزی یک حکومت مستقل نیست. در حالیکه کار سازندگی (به ویژه ساختمان و جاده و غیره) و اجرای پروژه‌های اقتصادی را می توان در کردستان مشاهده کرد ، نگاهی به گزارشهای روزنامه‌ها و مجلات کردستان عراق چهره‌ی دیگری از این اوضاع را به نمایش میگذارد. فقر ، بیکاری و فساد سیاسی و اداری ، انحطاط اقتصاد کشاورزی ، وضع نابسامان دهات ، گرانی ، قاچاق ، تورم ، کمبود خدمات بهداشتی و آب و برق ، و بسیاری مشکلات دیگر مردم را به ستوه آورده‌است . اگر صدام حسین 4000 روستای کردستان را ویران کرد، امروز سیاست اقتصادی حکومت کردستان ، قاچاق و هرج و مرج اقتصاد سرمایه‌داری و واردات از ترکیه و آمریکا و ایران و اقصی نقاط جهان هم اقتصاد روستا و هم اقتضاد شهر را به ویرانی میکشاند . در چنین شرایطی ، 15 سال بعد از کوتاه شدن دست رژیم بعث از کردستان (در حدی که شده) ، تضاد بین مردم و حکومت کردستان حدت یافته است . اعتراض های پی در پی گواه بر این دارد که اگر ستم ملی با سقوط سلطه‌ی رژیم بعث ، بر چیده شده ، اکنون ستم مستعمراتی بر خلق کرد اعمال میشود و در چنین شرایطی ، حکومت خودی و " ملی " همان راهی را در پیش میگیرد که رژیمهای ستمگر " بیگانه " می پیمودند.

اگر این تحولات را از دید منافع مردم زحمتکش بررسی کنیم ، از دید دهقانان و کارگران و زحمتکشان و مردم فقیر شهرها ، باید مجموعه‌ی تضادها را در نظر بگیریم و ببینیم در شرایط تقسیم مجدد قدرت ، جایجایی صاحبان قدرت ، چه گروه و قشر و طبقاتی سود برده‌اند؟ آیا کل نظام ، یعنی نظم سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی ، تغییر کرده‌است یا تنها دستهای جای دستهای دیگر را در راس هرم قدرت به دست گرفته است .

آنچه روشن است ، ستم ملی و دید ملی گرایانه (ناسیونالیستی) اجازه نمی دهد سطحی بودن این تحولات ، یعنی گذار قدرت از دست یک گروه به گروه دیگر ، درست درک شود . در نتیجه شرکت کردها در حکومت (تقسیم پست های دولتی بر حسب وزن گروههای قومی و مذهبی) و نیز اذعان به

حقوق زبانی و فرهنگی کردها به عنوان تغییر روابط قدرت و تغییر نظام ارائه می شود در حالیکه تداوم نظام اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ، تضاد بین کارگر و سرمایه‌دار ، دهقان و زمیندار ، زن و مرد و دیگر تضادها در گرد و غبار انتقال سطحی قدرت نامرئی می شود.

بحث من این نیست که مبارزه علیه ستم ملی نادرست یا بی اهمیت است . انتقاد من متوجه آن گروه از روشنفکران کرد است که تلاش می کنند تضاد بین دو نیروی ارتجاعی ، یعنی بوش و صدام ، را به مثابه تضاد بین آزادی و استبداد عرضه بکنند ، تضادی که رهایی ملت کرد را از ستم ملی تضمین میکند. به پیسواز ارتش آمریکا رفتن ، گلباران کردن سربازان آمریکایی ، رقص و پایکوبی کرد و خوشامد گفتن به آنها به نظر من چیزی نیست جز توهین کردن به خلق کرد ، به مردم امریکای لاتین ، هندوچین ، فلسطین ، مردم زحمتکش دنیا ، به ویژه مردم بومی آمریکا ، زحمتکشان آمریکا ، آزادیخواهان آمریکا و صدها سرباز آمریکایی که معتقدند ارتششان در عراق جنایت میکند و از سرکرت در این جنایت خودداری میکنند. گلباران کردن جنایتکارترین ارتش تاریخ معاصر را چگونه میتوان توجیه کرد ؟ مسئولیت روشنفکران بسیار سنگین است . هنگامیکه زندان ابوگرین صدام به زندان ابوغریب امریکا تبدیل شد و زندانبانان و مقامات دولت آمریکا . از جمله وزیر دفاع رامسفلد ، روی صدام را سفید کردند ، و در حالیکه سازمانهای حقوق بشر آمریکا را متهم به ارتکاب جنایات جنگی می کردند ، رسانه‌های جمعی ، روشنفکران و رهبران کرد تلاش کردند که این جنایات را توجیه کنند.

این گروه از روشنفکران کرد حتی اگر توان یا عزم این را نداشتند که مقدرات خلق کرد را به منافع این قدرت امپریالیستی گره زنند ، میبایست این قدرت را داشته باشند که لااقل مانند بسیاری از روشنفکران و رسانه‌های جمعی آمریکا ، سکنجه‌ی وحشیانه‌ی زندانیان سیاسی را در ابوغریب و گوانتانامو محکوم بکنند. اما جهانی‌نوی ناسیونالیستی روشنفکران کرد را به دفاع از شکنجه‌گران و شکنجه‌کشاند. نوبتی هم باشد نوبت ماست؟ یا اکنون که آمریکا و کردها در یک جبهه قرار گرفته‌اند ، بزرگترین دشمن آزادی خلقها به فرشته‌ی آزادی تبدیل شده است ؟ اگر در گذشته هم آمریکا به کردها " خیانت " کرده است ، امروز تحت ریاست بوش و دار و دسته‌اش آزادی خلق کرد و رهایی هم‌هی انسانها را از سلطه‌ی دیکتاتوری می طلبد. روشنفکران کرد برای بزرگ کردن رژیم بوش ، که از تاریک اندیش ترین جناحهای سرمایه‌داری امریکا است ، به توجیه " تئوریک " هم متوسل شدند. ادعا کردند که گسترش سلطه‌ی آمریکا و جهانی شدن سرمایه با دیکتاتورهای خاورمیانه در تضاد است و سرمایه‌داری بدون دمکراسی نمی تواند رشد بکند. گویا ؛ از دید امریکا و سرمایه جهانی ، وجود دولت‌های بزرگ مانع رشد اقتصاد بازار است و دولت‌هایی چون ایران و ترکیه و عراق باید ، طبق خواست دار و دسته‌ی بوش تجزیه بشوند و همه‌ی اینها شرایط تولد کردستان مستقل را به وجود می آورد.

هنگامیکه بوش و بلیر به جزایر اوزور (Azores) پرتقال رفتند تا برنامه‌ی جنگ با عراق را اعلام کنند (16 مارس 2003) در نهایت انزوای سیاسی و دیپلماتیک بودند . این جنگ ، جنگ بین دشمنان آزادی بود و بزرگترین جنبش ضد جنگ تاریخ از یک ماه پیشش دنیا را فرا گرفته بود . اثری از سلاح کشتار جمعی نبود اما دارودسته‌ای که حکومت آمریکا را در کنترل خود داشتند میخواستند به هر قیمتی شده رژیم عراق را تغییر بدهند. گاه و بیگاه برای توجیه سیاست خود و تظاهر به حق به جانی اشاره‌ای به کشتار دسته‌جمعی کردها و سیه‌ها توسط صدام می کردند. به این ترتیب ستم‌دیدگی خلق کرد و شیعیان عراق بازچهای شد در دست جنگ افروزان .

در سوال پرسیدید که چرا من " بر خلاف افکار عمومی کردستان ، با حمله‌ی آمریکا به عراق مخالفت بسیار " کردهام . امیدوارم توانسته باشم تا حدی پاسخ این سوال را بدهم. من خوب می دانم که چرا افکار عمومی کردستان و روشنفکران کرد از جنگ آمریکا پشتیبانی کردند . ملتی که در دوران سی و پنج سال حکومت بعث چیزی جز قتل و کشتار و شکنجه و ویرانی و انفال ندید چگونه میتواند از سقوط صدام و رژیمش - به دست هر کسی که باشد - استقبال نکند؟ من خودم رژیم ترور و وحشت بعث اول را که به‌مدی کوتاهی در قدرت بود به یاد دارم و هنگامیکه در ژوئیه‌ی 1968 دوباره به قدرت رسیدند وحشت کردم. من بارها در جلوی سفارتهای عراق در اوتاوا ، لندن و پاریس علیه این رژیم تظاهرات کردهام و به شیوه‌های دیگر علیه آن مبارزه کردهام . سرنگونی این رژیم و محاکمه‌ی سران آن به اتهام ژنوسید ، جنایت علیه بشریت ، جنایات جنگی ، زیانکشی و دیگر جرائم از آرزوهای من بوده است.

با این همه تبهکاری رژیم بعث ، که کردها و شیعیان قربانیان اصلی آن بودند ، به نظر من در مبارزه علیه آن بوش در ردیف صدام قرار دارد نه علیه او . من بوش و بلیر و امثالهم را متحد و متفق در مبارزه علیه استبداد و مورد مشخص آن - رژیم بعث - به حساب نمی آورم. دولتهای آمریکا و انگلستان و بعضی دیگر در جریان جنگ عراق علیه ایران از هیچ کمکی به صدام کوتاهی نکردند و استفاده از سلاح شیمیایی را علیه کردها و علیه ایران نادیده گرفتند و حتی به آن کمک کردند. دولت آمریکا حتی با وجود این که از پروژه‌ی انفال با خبر بود ، نه تنها صدای آن را درنیامد بلکه سعی کرد هر صدایی را خفه بکند و رئیس جمهور وقت آمریکا (ریگان) یک میلیارد دلار اعتبار به صدام داد . بعد از توافق ایران و عراق در الجزایر در مارس 1975 ، مطبوعات اروپا از آمریکا انتقاد میکردند که واشنگتن به کردها پشت کرده و آنها را در مخمصه گذاشته و به زبان صریح تر ، از پشت به آنها خنجر زده‌است. هنری کیسینجر ، یکی از معماران این برنامه ، در پاسخ به این قبیل انتقادات و نیز در عکس العمل به گزارش پایک (pike) که کنگره‌ی آمریکا تهیه کرده بود ، اعلام کرد که این قبیل عملیات (استفاده از کردها و بعد ول کردن آنها) را نباید با کار خیریه اشتباه کرد. آمریکا به خاطر منافع خود از کردها استفاده کرد و وقتی منفعتش ایجاب میکرد آنها را رهاکرد. نه رهبران کرد و نه روشنفکران مایلند از این تجارب استنتاج درست بکنند.

خلاصه بکنم ، من در جریان برنامه‌ریزی آمریکا برای جنگ علیه عراق و در طول جنگ با آن مخالفت کردم و کاملاً متوجه بودم که نظر من ، خط سیاسی من ، در تقابل با افکار عمومی در کردستان است . اما شنا کردن خلاف جریان ضروری است ، به ویژه در این شرایط که جریان بسیار قوی است ، همه را با خود می برد و فرصت دوراندیشی به کس نمی دهد . اما مساله فقط دوراندیشی و آینده نگری نیست.

من در طول زندگی با ستم ملی مبارزه کردم - ابتدا مانند بسیاری از قربانیان به شیوه‌ای خود به خودی و در چهارچوب سیاست و جهان بینی ناسیونالیستی. خوشبختانه بعدها توانستم این دیدگاه و این چهارچوب سیاسی را پشت سر بگذارم . من هنوز علیه ستم ملی مبارزه می کنم ام انه از دید ناسیونالیستی بلکه در چهارچوب سیاست انترناسیونالیستی . معتقدم که کردها یک " خلق " یا " ملت " هستند و سزاوار حق تعیین سرنوشت هستند و از آنجا که مورد ستم بی حد و حصر قرار گرفته‌اند مجاز هستند که این حق را به اجرا بگذارند ، یعنی دولت مستقل خود را تاسیس بکنند . این حق یک حق دمکراتیک است و کسی که آنرا از خلق کرد یا خلق فلسطین و دیگر خلقهای تحت ستم انکار بکند ، دمکرات نیست . کسی که معتقد به انترناسیونالیسم باشد و چنین حقی را بر یک ملت ستم دیده روا ندارد از انترناسیونالیسم بوئی نبوده‌است.

اما تفاوت دید من با دید ناسیونالیستی همه جانبه است . من ، هم معتقد به حق تعیین سرنوشت کردها هستم و هم معتقد به وحدت و همزیستی خلق کرد با سایر خلقهای ایران و ترکیه و عراق و سوریه و قفقاز. این دوتا - اصل جدایی و وحدت - نه تنها با هم در تضاد نیستند بلکه لازم و ملزومند . با یهودی ستیزی (آنتی سمیتیسم) به شدت مخالفم و به همان شدت با رژیم اشغالگر و آپارتاید اسرائیل مخالفم و ایجاد یک دولت واحد فلسطینی را می طلبم که در آن هر دو ملت فلسطین و یهودی و سایرین همزیستی بکنند. با سلام ستیزی رایج در غرب (همه‌ی مسلمانها را تروریست و عقب مانده به حساب آوردن) به شدت مخالفم و در عین حال سکولار هستم و معتقد به بنیاد دین نیستم. معتقدم که اسلام ستیزی امروز مانند یهودی ستیزی سالهای 1930 میتواند به نتایج خطرناکی مانند هولوکاست (ژنوسید یهودیها و دیگران) منجر شود. از مبارزه‌ی خلق فلسطین با قاطعیت پشتیبانی میکنم و معتقدم این مبارزه در راس مبارزات آزادیخواهانه‌ی دنیای معاصر قرار دارد. به نظر من اگر کسی ادعای آزادیخواهی بکند اما از مبارزه‌ی خلق فلسطین دفاع نکند ، یا از ستمدگی این خلق به کلی بی خبر است یا ادعای آزادیخواهیش جای تردید است. من با امپریالیسم آمریکا مخالفم اما مردم آمریکا را متحد و متفق مردمی میدانم که مورد تجاوز دولشان قرار میگیرند . با تجاوز ارتش آمریکا به عراق مخالفم اما از سربازان آمریکایی که حاضر نیستند در جنگ عراق شرکت کنند و به کانادا پناه برده‌اند پشتیبانی میکنم. من به شدت مخالف هر نوع ترک ستیزی ، فارس ستیزی و عرب ستیزی هستم - آنهم در شرایطی که دولتهای ناسیونالیست ترک ، فارس و عرب شدید ترین ستم ها را بر کردها اعمال کرده‌اند. ستم دولتها را ناشی از ستمگری این خلقها نمیدانم . جنگ و دعوا بین ناسیونالیسم کرد و ناسیونالیسم آذربایجانی را (بر سر مرز یا هر مسئله دیگری) محکوم می کنم و به هیچ وجه نمیخواهم بخشی از آن باشم . این دو خلق سنت های همکاری و همدردی و همزیستی دارند و خود را متعلق به این بخش از تاریخ می دانم. اینها و بسیاری مواضع دیگر ، سیاست من را از سیاست ناسیونالیستی متمایز می کند.

همچنان که می دانیم تا کنون معادلات جهانی به اشکال مختلف بر ضد حقوق و منافع خلق کرد بوده است، آیا حمله‌ی آمریکا به عراق توانسته است این معادلات را تا حدی بر هم زده و فرصت مناسب‌تری برای خلق کرد فراهم آورد؟

دکتر امیر حسن پور : همانطور که اشاره کردم کردها ، بر اساس اصول و موازین حقوق بین الملل ، یک " خلق " یا " ملت " به شمار می روند و در نتیجه مستحق حق تعیین سرنوشت هستند و از آنجا که مورد ستم شدید قرار گرفته‌اند می توانند این حق را اعمال بکنند. ام ادر حالیکه حقوقدانها این حق ملت کرد را تایید می کنند ، آمریکا ، اتحادیه‌ی اروپا و سازمان ملل ، به دلایل سیاسی نه حقوقی ، این حق ملت کرد را انکار می کنند.

آمریکا در پروژه‌ی جنگ 1991 که هدفش پایان دادن به اشغال کویت توسط عراق بود به هیچ وجه برنامه‌ی تجزیه‌ی عراق یا قصد کمک به کردهای عراق را نداشت . ایجاد " حکومت منطقه‌ای کردستان " در سال 1992 نتیجه‌ی برنامه‌ریزی یا خیر خواهی آمریکا نبود و سیر وقایع بعد از جنگ منجر به ایجاد آن شد. آمریکا در برنامه‌ی تغییر رژیم صدام در سال 2003 نیز قصد ایجاد کردستان مستقل را نداشت و در واقع یکی از اهداف آمریکا خاتمه دادن به بلاتکلیفی وضع عراق از جمله بلاتکلیفی کردستان عراق بود به این ترتیب که حکومت شبه مستقل کردستان را خاتمه بدهد و آنرا در دولت عراق ادغام کند . اما این برنامه هم به علت شکست پروژه‌ی بازسازی دولت عراق عملی نشد و امروز بسیاری از ناظران معتقدند که عراق عملاً تجزیه شده است و این تجزیه در آینده ی نه چندان دور رسمیت می یابد و در نتیجه کردستان عراق مستقل می شود . اما آینده‌ی عراق هنوز بسیار ناروشن است . در هر حال ، استقلال کردستان عراق ، اگر عملی بشود ، محخول به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت کردهای عراق از طرف آمریکا یا دولتهای منطقه یا ناسیونالیستهای عراقی نیست بلکه ناشی از به سنگ خوردن همه‌ی تیره‌های آنهاست. البته اگر آمریکا معمار این تجزیه بشود ، ممکن است بحث حق

تعیین سرنوشت را مطرح بکند. با توجه به آشوبی که بر روابط بین المللی حکمفرماست ، موقعیت کردستان هر آن ممکن است از این رو به این رو شود. تردیدی نیست که شرایط آشوب و بحران کنونی برای همه " فرصت " به وجود آورده است. جای نیروهای انقلابی خالی است . رهبران کردهای عراق تلاش کرده‌اند که در سورخ و سنبه‌های نظام فرتوت و بحران زده‌ی بین المللی جای پای برای خودشان و ملتشان پیدا بکنند. اما ، اگر کردستان در این شرایط و با این سیاستها به استقلال برسد سرنوشتش بهتر از حکومت‌های ملی ارمنستان ، تاجیکستان ، آذربایجان و یا دولتهای آفریقای که در سالهای 1960 - 1970 مستقل شدند نخواهد بود . بعد از رفع ستم ملی در کردستان مستقل ، " ملت " در اثر فقر ، بی عدالتی ، نابرابری و دیکتاتوری مبارزه‌اش را متوجه حکومت خودی خواهد کرد.

همچنان که دیده می‌شود آمریکا بین کردهای بخش‌های مختلف کردستان تفاوت قائل است؛ برای مثال موضع آمریکا در قبال نیروهای کردستان عراق و مبارزات کردهای کردستان ترکیه متفاوت است و علی‌رغم این بارها مخالفت خود را به اشکال مختلف با مبارزات خلق کرد در کردستان ترکیه نشان داده است. در عین حال آمریکا اجازه نداده است ترکیه از راه کردستان عراق به پایگاه های pkk حمله کند، دلایل این امر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دکتر امیر حسن پور : سیاست آمریکا در مورد کردها نه بر اساس ملاحظات حقوق بشر است ، نه ملاحظات حقوق بین الملل و نه ملاحظات اخلاقی . تنها معیار آمریکا - مهم نیست کدام جناح در کاخ سفید مستقر باشد - منافع سرمایه‌داری این کشور است ، آن هم طبق برداشت رئیس جمهوری و جناحی از سرمایه که از او پشتیبانی میکند. کردهای ترکیه از دید آمریکا و رسانه‌های جمعی آن بد هستند زیرا دولت ترکیه دوست و " متفق " آمریکاست. اختلافات مختصری که بر سر نقش ترکیه در جنگ عراق پیش آمده به هیچ وجه این رابطه را تغییر نمی دهد . خوبی یا بدی کردهای عراق و ایران نیز بستگی به این داشته است که رابطه‌ی دولتهای عراق و ایران با آمریکا چطور بوده است. تنها چیزی که برای آمریکا مطرح نیست سرنوشت کردها ، آرزوها ، حقوق ملی ، رفاه و آسایش است. آمریکا ، مانند ترکیه و شاید بیشتر از آن ، مایل است بساط پ ک ک را برچیند. هر روزنامه‌نگار غربی ، حتی آنهایی که تاریخ این روابط را نمی دانند ، به آسانی درک می کنند که آمریکا به ترکیه می گوید : " فعلا دست نگه دار چون وضع سیاسی و نظامی در عراق بسیار حساس است . دست نگه دار تا بعد با هم سرکوبشان کنیم . "

آیا به نظر شما دلایل مخالفت آمریکا با مبارزات خلق کرد در کردستان ترکیه، با این قضیه در ارتباط نیست که اوج‌آلان بدون اتکا به قدرتهای خارجی و در ضمن مخالفت با آن‌ها، از راه‌های مختلف مشوق مبارزات انقلابی و رادیکال توده‌های خلق کرد بوده است؟

دکتر امیر حسن پور : به نظر من نه ! اوج آلان چند سال قبل از روبرو شدنش و به خصوص به دنبال آن خواسته‌هایی را پیش کشیده است که به مراتب محدود تر از خواسته‌هایی بوده که رهبری کردهای عراق از سال 1961 به بعد مطرح کرده‌اند. اوج آلان امروز حقوق فرهنگی و زبانی کردها را می طلبد . مسئله هم این نیست که روزگاری خواسته‌های پ ک ک وسیع تر یا رادیکال تر خواسته‌های کردهای عراق بوده . هر دو هم درگیر مبارزه‌ی مسلحانه بوده‌اند. سیاست واشنگتن در رابطه با کردهای ترکیه و فلسطینیها بر اساس نقشی که دولتهای ترکیه و اسرائیل در منطقه بازی می کنند و جایگاه آنها در سیاست خارجی آمریکا تعیین و تدوین و اجرا می شود. بر طبق قطعنامه‌های سازمان ملل ، ترکیه باید اشغال قبرس شمالی را پایان بدهد و ارتش خود را از آنجا خارج بکند و اسرائیل باید از مناطقی که در جنگ 1967 اشغال کرده است خارج بشود . اما اگر آمریکا برای پایان دادن به اشغال کویت علیه عراق جنگ راه انداخت ، در عمل از اشغال قبرس شمالی و ساحل غربی رود اردن و نوار غزه و ارتفاعات " گلان " پشتیبانی میکند.

به نظر شما آمریکا از این به بعد چه موضعی در قبال حکومت کردی موجود در کردستان عراق و دیگر نیروهای اپوزوسیون کردی اتخاذ می کند و چه برنامه‌هایی برای این مسئله دارد؟

دلتر امیر حسن پور : پیش بینی جزئیات سیاست آمریکا مشکل است چون شکستی که در عراق و افغانستان متحمل شده است نه تنها تضاد بین مردم آمریکا و حکومت بوش را شدت بخشیده بلکه تضادهای درون حکومت آمریکا ، تضادهای درون خود دار و دسته‌ی بوش و نیز تضادهای بین آمریکا و متحدینش را نیز وخیم تر کرده است. نه میتواند عراق و افغانستان را ول بکند و نه امکان درگیری بیشتر دارد. در درون ناتو جنگ و جدال است بر سر اینکه کدام دولت چند سرباز فرستاده و این سربازها کجا

مستقر شده‌اند و چه نقشی - جنگی یا غیر جنگی - ایفا می‌کنند. در عین حال ، ارتش آمریکا ، قویترین ارتش امپریالیستی دنیا ، مایل نیست شکست مفتضحانه‌اش در ویتنام را دوباره در عراق و افغانستان تکرار بکند . اما شواهد موجود حاکی از این است که این شرایط نظامی به آسانی دگرگون نمی‌شود . آمریکا ، در صورت لزوم حکومت کرد را کنار میگذارد؛ یا جدایی کردستان را در صورت وابستگی کامل به ترکیه عمل میکند ؛ پ ک ک را سرکوب میکند ؛ از کردهای ایران و سوریه استفاده می‌کند ؛ " منافع ملی " اگر ایجاب بکند ، همان راهی را می‌رود که کیسینجر رفت.

آیا حمله‌ی آمریکا به افغانستان و عراق را می‌توان به مثابه‌ی جنگی تاریخی بین سرمایه‌داری جهانی و استبداد شرقی قلمداد کرد، و یا اینکه آمریکا با این حملات در صدد کنترل نیروهای ترقی خواه و انقلابی است؟

دکتر امیر حسن پور : حمله‌ی آمریکا به افغانستان و عراق هیچ عنصری از تضاد بین سرمایه‌داری جهانی و استبداد را در برنمی‌گیرد. آمریکا و نظام سرمایه‌داری امروز بزرگترین مانع رشد دموکراسی در سطح جهان هستند (جریانات عمیقاً ارتجاعی مانند طالبان و بن لادن در سطح محلی گاهی متحد آمریکا و گاهی با آن شاخ به شاخ می‌شوند). سرمایه‌داری در آغاز حیات خودش ، هنگامیکه هنوز به قدرت نرسیده بود (قرن 17 تا اواخر قرن 18) ، با فنودالیسم و استبداد فئودالی در تضاد بود (در عصر روشنگری) . اما بعد از این که طبقه‌ی سرمایه‌دار به قدرت رسید (ابتدا در انگلستان و هلند و آمریکا و فرانسه ... در نیمه دوم قرن 18) به مقابله با دهقانها ، طبقه‌ی نوپای کارگر و مردم مستعمرات برخاست.

سرمایه‌داری نظامی استثمارگر است و این استثمار آنرا با برده‌داری و فنودالیسم هم‌سنخ میکند. سرمایه‌داری آمریکا، علیرغم اعلامیه استقلال سال 1776 که اعلام کرد " همه‌ی انسانها برابر آفریده شده‌اند " ، با تکیه بر برده‌داری و قلع و قمع مردم بومی قاره‌ی آمریکا و خالی کرد آفریقا از سکنه رشد کرد. سرمایه‌داری انگلیس در مستعمراتش از جمله در هندوستان با نظام فئودالی و عشیره‌ای و مردسالاری همزیستی میکرد و در حدود 600 امارت و حکومت خرد و درشت فئودالی را رهبری میکرد. آمریکا و انگلستان برای مقابله با حکومت افغانستان که وابسته به شوروی بود و به منظور ایجاد یک ویتنام برای شوروی با مرتجعترین جریانها و عناصر همدست شد. همدست و همسوئی آمریکا با عربستان و رژیمهای مرتجع منطقه زیانزد خاص و عام است.

نظام دولتی آمریکا ، که بعضی از منتقدین آمریکایی آنرا نظام تک حزبی - دوفراکسیون (Bi - factional one-party system) می‌نامند ، در پنج سال اخیر تحت کنترل مرتجع‌ترین جریان تاریخ معاصر بوده است . دار و دسته‌ی بوش قوانین و موازین بین‌المللی را زیر پا گذاشته‌اند (آدم ریانی ، زندانهای مخفی ، شکنجه ، ترور افراد) و در همان حال مهمترین اصول دموکراسی بورژوازی - آزادیهای مدنی ، حقوق فردی ، حقوق بشر ، حقوق زنان ، تفکیک قوا ، جدایی دین و دولت و غیره - را نقض کرده‌اند . به صراحت می‌گویند : از آنجا که امنیت ملی در خطر است ، باید دموکراسی را برای مدتی محلق بگذاریم. امروز تمام علائم اولیه‌ی ظهور فاشیسم را میتوان در آمریکا و دیگر کشورهای غربی مشاهده کرد. نظام سرمایه‌داری معمولاً در شرایط عادی ، هنگامیکه بحرانی در بین نیست ، رژیم حکومتی مشهور به " دموکراسی لیبرال " را ترجیح می‌دهند اما هنگامیکه احساس خطر بکند به راحتی به نظم حکومتی فاشیسم متوسل می‌شود. نازیسم ، که وحشیترین فرم فاشیسم بود ، از طریق انتخابات و همدستی لیبرالها و محافظه‌کارها با نازیها ، در سال 1933 در آلمان به قدرت رسید و شش سال بعد جنگ جهانی دوم و کوره‌های آدم‌سوزی را راه انداخت. حتی در شرایطی که نظام سرمایه‌داری با هیچ بحرانی روبه‌رو نیست و اقتصادش هم رونق دارد ، حکومتهای فاشیستی و شبه فاشیستی ممکن است به قدرت برسند. برای مثال در آمریکا در اوائل سالهای 1950 که بحرانی در بین نبود دار و دسته‌ای به رهبری سناتور مک آرتی جریانی شبه فاشیستی راه انداختند که مشهور به مک آرتیسم است .

این ادعا که سرمایه‌داری با دموکراسی عجین است یکی از افسانه‌های بزرگ سرمایه‌داری است. جالب این است که روشنفکران کرد ناسیونالیست در شرایطی این افسانه‌ها را تبلیغ می‌کنند که در غرب تحقیقات مفصل در مورد پیوند ناگسستنی بین دموکراسی و دیکتاتوریت منتشر می‌شود. برای مثال در سال 2005 ، کتاب مایکل مان Mann عنوان جانب تاریک دموکراسی : تبیین دموکراسی قومی (انتشارات دانشگاه کمبریج) (The Dark side of Democracy : Explaining Ethnic Cleasing) رابطه‌ی بین اعمال خشونت از قبیل پاکسازی قومی و دموکراسی را بررسی کرد و بحث مفصل راه انداخته است و این تنها تحقیق در این زمینه نیست . آمریکا در استفاده از سلاح اتمی (هیروشیما و ناکازاکی) ، اسلحه‌ی شیمیایی (ویتنام) ، بمبهای خوشه‌ای و دیگر سلاحهایی که به طور جمعی مردم را می‌کشد یا زخمی می‌کند ، راه انداختن کودتا ، قتل عام ، استفاده از فضا برای مقاصد نظامی ، شکنجه و ترور و جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت مقام رهبری را به خود اختصاص داده . آمریکا ، در محافل بین‌المللی ، به طور سیستماتیک با ممنوع کردن اسلحه‌هایی از قبیل مین و بمب خوشه‌ای مخالفت کرده است و مدام اسلحه‌های خطرناکتر تهیه میکند. جورج سوروس (Soros) سرمایه‌دار آمریکایی اخیراً گفته است که آمریکا بزرگترین مانع دموکراسی است - البته دموکراسی سرمایه‌داری - ظاهراً روشنفکران کرد به گرد پای سوروس هم نمی‌رسند.

